

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث: صفات عاقل - 1391/03/10

روایتی که می‌خواهم بخوانم از وجود مبارک پیامبر ص در تحف العقول وارد شده؛ در مورد صفت عاقل و صفت جاهل، مسئله‌ی تعقل در زندگی بسیار مهم است و ما طلبه‌ها غیر از اینکه لون علمی و لون اخلاقی و معنوی باید داشته باشیم قبل از این دو تا به نظر من آنچه خیلی مهم است که این جهات علمی و جهات معنوی را هم به آن یک حرکت و یک رشدی می‌دهد این جهات عقل و تعقل است.

گاهی اوقات من شنیدم در خدمت بزرگان وقتی می‌خواهند از یک بزرگی تعریف کنند می‌گویند بسیار آدم عاقلی بود، این را حتی مقدم بر مسائل علمی و تقوایی و عبادی و ... ذکر می‌کنند و این می‌طلبد که ما ببینیم شاخصه‌های عقل چیست؟ کدام یک از اینها را ما داریم یا نداریم. در این روایت پیامبر صلوات الله علیه ده معیار برای عاقل ذکر می‌کند؛

«وَالْعَقْلُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءَ وَيَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ وَصِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يَتَوَاضَعَ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ وَ يُسَاقِبَ مَنْ قُوَّتُهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا تَكَلَّمَ فَغَنِمَ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ وَ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعْصَمَ بِاللَّهِ وَ أَمْسَكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ وَ إِذَا رَأَى فَضِيلَةً انْتَهَزَ بِهَا لَا يُفَارِقُهَا الْحَيَاءَ وَ لَا يَبْدُو مِنْهُ الْحِرْصُ فِتْلِكَ عَشْرُ خِصَالٍ يُعْرِفُ بِهَا الْعَاقِلُ»^[1]

(1) «أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ» نسبت به این کسی که نسبت به او جاهل است بردبار باشد، اگر کسی آمد به یک آدم عاقل ناسزا گفت و اهانتی کرد، یک حرف بی‌ربطی به او زد این حلم داشته باشد و بردبار باشد. شنیدم که گفته‌اند مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه داشتند در همین خیابان صفائیه به طرف منزلشان حرکت می‌کردند که یک موتورسیکلتی به ایشان می‌زند و آن موتورسیکلتی شروع می‌کند به اهانت کردن که راه رفتن هم بلد نیستی؟! بعد آن شخص می‌گوید باید دعا کنیم خدا هدایت کند، مرحوم علامه خیلی از او تشکر می‌کند می‌گوید عجب دعای خوبی کردی، ان شاء الله خدا من را هدایت کند، این حلم در مقابل جاهل است.

مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه)، یک وقتی در زمان شاه همین ساواک قم ایشان را خواسته بود، ایشان فرمودند ما رفتیم آنجا و رئیس ساواک گفت شما چرا از آقای خمینی اینقدر حمایت می‌کنید؟ و مطالبی در این زمینه گفت و فرمودند من فقط داشتم می‌شنیدم، به امام و من اهانت کرد، به حوزه و روحانیت، آخرش رئیس ساواک گفت بهترین چیزی که می‌توانم بگویم این است که خدا هدایت کند، ایشان گفت من هم گفتم در آداب دعا این است که دعا عمومی باشد، خدا همه را هدایت کند.

این نحوه البته خیلی سخت است که به آدم يك اهانتی بکنند ، مخصوصاً آدم تخیل به این داشته باشد که مراتبی از علم هم دارد، در يك جلسه‌ای به آدم بگویند بی‌سواد، عقل این است که انسان در مقابل جاهل حلیم باشد.

(2) «و یتجاوز عن ظلمه» اگر يك کسی ظلم به او کرد، غیبتش را کرده، حقش را خورده، حالا آمد به او گفت ببخشید، یا اگر آن را هم نگفت، این خودش گفت من با خدا معامله می‌کنم و او را می‌بخشم، از ظالم به خودش تجاوز کند و بگذرد.

(3) «و یتواضع لمن هو دونه» نسبت به کسی که مادون خودش است تکبر نداشته باشد، تواضع داشته باشد.

(4) «و یسابق من فوقه فی طلب البر» با کسی که مافوق خودش است مسابقه بگذارد در طلب نیکی. دنبال این باشد که کارهای خوب این از کارهای خوب مافوقش به مراتب بیشتر بشود.

اینها عقل است، ما دنبال این هستیم که مافوق خودمان را بکویم، يك کسی که از ما زحمت بیشتری کشیده، تلاش بیشتری در مسائل علمی کشیده، کتابی نوشته و این کتاب می‌آید دست من و امثال من قرار می‌گیرد، حالا يك کسی که ده بیست سال مقدم بر ما در حوزه بوده، با يك بی‌اعتنایی بگوئیم این ارزشی ندارد! افراد را خرد می‌کنیم، نمی‌توانیم تحمل کنیم کسی مافوق خودمان باشد، این اصلاً برخلاف عقل است، عقل می‌گوید اگر او يك کتاب خوبی نوشت، شما ببینید که این چکار کرده؟ زحمت زیادی کشیده، شما هم زحمت زیادی بکش و از خدا بخواه ابواب علم را برایت بیشتر باز کند، همانطوری که برای او باز کرده، برو از او تقدیر کن، در يك جمعی هم که او نیست از او تقدیر کن، نه اینکه آدم فقط در حضورش تقدیر کند که ظاهرسازی شود.

متأسفانه این هم يك مقداری از آفات ما و مشکلاتی است که در حوزه‌ی ما وجود دارد، آن وقت این گونه موارد انسان را متوقف می‌کند، ذهن انسان را نمی‌گذارد که يك ذهن فعالی بشود، آدم می‌گوید این چیزی نیست همه چیز خود من هستم، من هم که در این مرحله هستم بس است! دیگر انسان رشد نمی‌کند، باید همیشه مافوقی را برای خودمان تصویر کنیم، اگر هم مافوقی نیست بگوئیم فوق من افرادی هستند که من خبر ندارم.

البته این اختصاص به مسائل علمی ندارد، در عبادات هم همینطور است، در عبادات که تأکید شده، علما زیاد گفته‌اند که «ولا تكثرُوا من العمل» فکر نکنید حالا هزار رکعت نماز در يك شب خواندید کار زیادی کردید. افرادی هستند اینقدر نماز می‌خوانند که ما خبر نداریم، شب‌ها تا صبح شب‌زنده داری می‌کنند، بیدارند و تهجد می‌کنند، حالا ما ده دقیقه به اذان بلند شدیم بگوئیم آسمان در جلوی ما تعظیم کند؟ باید مافوق خودمان را همیشه بدانیم افرادی هستند در علم، تقوا، سیاست، سلامت نفس، يك وقت این آدم می‌گوید من هیچ کسی را به خوبی خودم سراغ ندارم، این بدترین بدی است که انسان این فکر را می‌کند و این مسئله در روایت هم خیلی تأکید شده که همیشه دیگران را از خودتان برتر بدانید، نگاه نکنید به کسی که لباس روحانیت ندارد، ممکن است کسی که لباس ندارد به مراتب از ما بهتر باشد، این احتمال را بدهیم.

(5) «إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرْ» وقتی می‌خواهد حرف بزند فکر کند، «فَإِنْ كَانَ خَيْرًا» اگر می‌بیند حرف خوبی است «تَكَلَّمَ فَغَنِمَ» و این کان شراً سکت فسلم» اگر دیدید حرف بدی است ساکت بنشین.

(6) «و إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ» اگر يك فتنه‌ای به جامعه آمد، یا يك فتنه‌ای گریبان این را گرفت، مشکلی برایش به وجود آمد، فتنه‌ای حادث شد، «استعصم بالله»؛ به خدا پناه ببرد.

(7) «و أَمْسِكْ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ»؛ دست و زبان خودش را کنترل کند، این خیلی حرف عجیبی است. در فتنه آدم باید به خدا پناه ببرد، مبدا بلا فاصله حبّ و بغض‌های شخصی، حب و بغض‌های گروهی، سیاسی آدم را بیندازد به يك طرف غیر صحیح، باید انسان

به خدا پناه ببرد، آدم عاقل وقتی يك فتنه‌اي واقع مي‌شود، حالا فتنه هم مراتب دارد، به خدا پناه مي‌برد و تا مي‌تواند حرف نمي‌زند مگر در جايي كه لازم باشد. امسك يده يعني كاري انجام نمي‌دهد! نه اينكه دست ظاهري‌اش را نگه دارد.

(8) «و إذا رأى فضيلة» وقتی فضيلتي را ببيند غنيمت مي‌شمارد و مي‌گويد برويم دنبال تحصيل اين فضيلت، برويم دنبال تحصيل اين مكرمت اخلاقي.

(9) «لا يفارقه الحياء» اين خيلي مهم است، هيچ وقت حيا را از دست نمي‌دهد. مسئله حياي در كلام: يك بزرگي يك جا نشسته كسي سؤالي مي‌كند از من كه نسبت به او سنّم در حكم بچه‌ي اوست، اگر حيا داشته باشم بايد بگويم با وجود اينكه ايشان نشستند درست نيست جواب بدهم، حالا ما درست عكس اين عمل مي‌كنيم، سؤال از اوست و من جواب مي‌دهم! اين مي‌شود بي‌حيايي. يك بزرگي به آدم يك نصيحتي مي‌كند، حيا اين است كه انسان سرش را پائين بيندازد تشكر كند ولو آن حرفي هم كه مي‌زند تطبيق بر اين شخص نكند، او يك اشكالي به اين آدم مي‌كند اما بي‌حيايي اين است كه بگويد خيّر من اين عيب را ندارم و تو بي‌خود مي‌گوئي من اين عيب را دارم، بالاترش اين است كه آدم بگويد تو خودت اين عيب را داري، آدم انباشت كند اشكالات را، تهذيب نفس همين است كه اگر يك عيبي در انسان نيست و كسي هم آمد گفت هست، شما بگوئيد ان شاء الله برطرف مي‌كنم.

در مجالسي كه چند نفر نشستند، اگر سؤال كنيم عاقلشان كيست؟ عاقلشان آن است كه كمتر حرف مي‌زند. من بودم در مجلسي كه علماي بزرگ نشسته‌اند، يك وقت يك فرع فقهي مطرح مي‌شود، اما وقتي آن نيست همه‌شان ساكت هستند، آنكه مبادرت به كلام مي‌كند، آدم احساس مي‌كند كه يك مقدار و يك درجه‌اي نازلتر از ديگران است. در جايي كه بزرگي حرف مي‌زند ما حرف نزنيم، بالأخره حياء در كلام، حياء در نگاه، حياء در امور ديگر، يعني آدم عاقل آنست كه حيا را در زندگي‌اش رعايت مي‌كند، اگر رعايت كرد با كسي مشكل پيدا نمي‌كند اما اگر حيا را رعايت نكنيم صدها مشكل پيدا مي‌كنيم.

(10) «و لا يبدوا منه الحرص» آدم عاقل اين است كه در زندگي قانع باشد، خانه‌اي كه دارد قانع باشد، رزقي كه خدا به او داده قانع باشد، خانواده، زندگي، اعتباري كه دارد قانع باشد، واقعاً انسان هميشه بايد بگويد خدایا اين همه به من نعمت دادی كه من قابل يكي از اينها نيستم، من كجا و دين تو كجا كه من بخواهم مبيّن دين تو شوم. به من اين نعمت را دادی، دست من را گرفتی و وارد اين مرحله كردي، اما من قابليّت اين نعمت تو را ندارم.

شاكر باشيم، ولع و حرص انسان را نابود مي‌كند و از بين مي‌برد، حرص نسبت به مقام، مال، شهرت، اين حرص‌هايي كه انسان را واقعاً بيچاره مي‌كند. آدم عاقل آن است كه حريص نيست، آدمي كه حريص است هميشه اضطراب دارد، به او خبر مي‌دهند كه رفيقت امروز امام جمعه شد ناراحت مي‌شود مي‌گويد عجب او از من جلو زد؟! امروز مي‌گويند رفيقت شد رئيس كذا، ناراحت مي‌شود.

اينها را بايد در خودمان ببينيم علامتش چيست؟ مي‌گوئيم من حريص نيستم، وقتي مي‌گويند فلاني يك خانه كذا دارد در من هيچ تغييری بوجود نمي‌آيد؟ اگر تغيير به وجود آمد بدانم من هم حريص هستم، اما اگر گفتم خدایا شكر خدا يك چنين نعمتي را به او داد، اين هم آخرين صفت است.

سعي كنيم واقعاً عقل را در زندگي مان حاكم كنيم. از همه‌ي آقايان التماس دعا داريم. سال آینده همين ساعت اگر زنده باشيم دنباله‌ي بحث معاملات، بحث‌هاي مهمي است كه به لطف خدا خواهيم داشت.

[1] ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج1 (جامعه مدرّسین - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363 ق.)، صص 28 و 29.